

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی - پژوهشی)، شماره هجدهم - بهار و تابستان ۱۳۹۷

سکینه محب خواه^۱ (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان، کاشان، ایران، نویسنده مسئول)
دکتر حسین ایمانیان^۲ (استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان، کاشان، ایران)

چهره ناخودی در سروده‌های شاعران عرب دوره عباسی (برای نمونه: چهره‌های ایرانی پیشااسلامی)

چکیده

پیوند دینی، تاریخی و سیاسی میان ایرانی‌ها و عرب‌ها را از زوایای گوناگون می‌توان تماشا و غوررسی کرد؛ و کم نیست آنچه در این زمینه، به رشته تحریر درآمده است. این پیوند و اثرگذاری دوسویه را در بسیاری از زمینه‌های به‌ویژه ادبی و دینی به‌روشنی می‌بینیم. تصویر ایران تاریخی و افسانه‌ای در ادبیات عربی، چه در شعر و چه در نثر، یکی از این نشانه‌هاست. اگر به سروده‌های شاعران عرب‌نژاد در دوره عباسی نگاه کنیم، پیوسته با نام شخصیت‌های ایرانی روبه‌رو می‌شویم؛ طبیعی است که در سروده‌های شاعران وطن‌پرست ایرانی، چهره‌ای مثبت از این کسان ارائه شود اما وقتی می‌بینیم بیش‌تر شاعران عرب‌نژادی نیز که هیچ حس وطن‌پرستی ایرانی ندارند، همواره به نیک‌نامی از آن‌ها یاد می‌کنند، موضوع، متفاوت و ریشه‌یابی ریزبینانه‌تری احساس می‌شود.

از آنجاکه شاعر عرب‌زبان و به‌ویژه کسی که ریشه ایرانی ندارد، هرازگاهی این نام‌های ایرانی را که از لحاظ دینی و ملیت با او هم‌ساز نبوده فراخوانی می‌کند، بایسته است بررسی شود که او چگونه این افراد ناخودی را به تصویر می‌کشد. آنچه در این جستار می‌آید از یک سو نشان می‌دهد که تا چه اندازه میراث ایران پیش از اسلام برای عرب‌ها و مسلمانان دوره عباسی، شناخته‌شده بوده است و از دیگر سو، به اهمیت و ارزش این میراث در سده‌های نخستین اسلامی اشاره دارد. تصویر ایرانیان در شعر عربی دوره عباسی، برخلاف متونی که از روی جانبداری از سوی ایرانیان و عرب‌ها نوشته شده، نه تنها پاک نگشته بلکه چه بسا نیکو و مثبت ارائه شده است.

کلیدواژه‌ها: فراخوانی، ایران پیش از اسلام، ناخودی، شعر عربی، عصر عباسی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۶/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۳/۰۸

1. smohebbi@yahoo.com

2. imanian@kashanu.ac.ir

پست الکترونیکی:

مقدمه

با وجود رقابت‌های نژادپرستانه کمابیش سخت میان ایرانیان و عرب‌ها در سده‌های نخستین به‌ویژه تا سده‌های چهارم و پنجم هجری و تنش‌ها و چالش‌هایی که میان جانبدارانِ دو گروه مطرح بوده، شاعران عرب، خواسته یا ناخواسته و به مناسبت‌های گوناگون چهرهٔ ایرانیانِ ناخودی را در شعر خود ترسیم کرده‌اند. در این مجال نه کاری به چهرهٔ روشن و باشکوه شخصیت‌های ایرانی پیشاسلامی در سخنان ایرانیان وطن‌پرست داریم و نه با چهرهٔ منفی و کم‌رنگ‌شدهٔ آن‌ها در سروده‌ها و سخنان عرب‌های متعصب. آنچه در اینجا می‌آید تصویری است عموماً مثبت که سراینندگان عرب عصر عباسی، از شخصیت‌های ایرانیانِ ناخودی ارائه داده‌اند. البته نمونه‌هایی در دست است که نشان می‌دهد هرازگاهی، شاعرانی پرچم عربی‌گرایی برافراشته و در برابر شاعران وطن‌گرای ایرانی، تصویری نازیبا از ایرانیان پیشاسلامی ارائه داده‌اند. در سروده‌های آن‌ها دیگر کسرا فره و شکوهی ندارد؛ شاپور و قباد و گودرز نیز پهلوانان و فرمانروایانی بزرگ به شمار نمی‌آیند. برای نمونه به دو بیت زیر از ابن حجاج^۱ - که از قضا ایرانی‌نژاد و پرودهٔ ایران است - نگاه کنید:

لَا تَقُلْ إِنَّكَ مِنْ فَارِسٍ فِي مَعْدِنِ الْمُلْكِ وَ دِيَوَانِهِ
لَوْ حَدَّثْتُ كَسْرِي بِذَا نَفْسُهُ صَفَعْتُهُ فِي جَوْفِ إِيوَانِهِ^۲
(ثعالبی، ۱۹۸۳ م: ۳/ ۵۳)

پاسخ ابن مقفع ایرانی‌نژاد - اگر درست باشد - در برتری دادن عرب بر ایرانی نیز آنجا که می‌گوید «عرب‌ها خردمندترین ملت‌ها هستند به دلیل سرشت پاک و استواری جسم و درستی اندیشه و هوش بالا... و ایرانی‌ها گروهی هستند که آموزش دیده، فراگرفته و به آن‌ها

۱ «ابوعبدالله حسین بن احمد معروف به ابن حجاج (درگذشته ۳۹۱ ق)، شاعر شیعی مذهب و هرزه‌گویی که پرده‌داری را به نهایت رسانده و در این زمینه، تنها می‌توان او را با امرؤالقیس سنجید. وی در بغداد وفات یافت و بر حسب وصیتی که کرده بود، در پایین قبر امام موسی کاظم(ع) به خاک سپردندش (ثعالبی، ۱۹۸۳ م: ۳/ ۳۵؛ آذرنوش، ۱۳۸۵ ش: ۳/ ۳۱۲ تا ۳۱۸).

۲ دیگر مگو از ایران و کان و دیوان پادشاهان هستی چرا که اگر اکنون کسری نیز چنین سخنی بر زبان آورد، در ایوان پادشاهی خودش، او را می‌زنم.

فرمان داده شده و اطاعت کرده اند...» (حمود، ابوحیان، ۱۴۲۴ ق: ۶۷) نیز از روی گونه ای تعصب دینی و شاید سیاسی نسبت به مسلمانان و حاکمیت آنها بوده است. به همین گونه است سخنان جیهانی وزیر سامانی آنجا که می گوید: «عربها موش و سوسمار می خورند... یکدیگر را نکوهش می کنند، ناسزا می گویند، گویی از خوبی های انسان بریده گشته و پوست خوکها را بر تن کرده اند... از این رو کسرای ایران، پادشاه عربها را سگان شاه یعنی شاه سگها می نامید» (همان، ۶۸). چنین سخنانی از سوی هر دو گروه، برخاسته از گونه ای جانب داری نژادی، دینی و یا حتی سیاسی است که با آن کاری نداریم.

نمونه های شعری و نشانه ها و گزارش های تاریخی که در این جستار آمده است نشان می دهد که تا چه اندازه چهره شخصیت های ایرانی پیش از اسلام در سروده های شاعران عرب دوره عباسی، مثبت جلوه یافته و این تصویر، دقیقاً برخلاف جنگ و دعوای جانبدارانه میان آنها بوده است. گویا شاعر عباسی چون از سر احساس شاعرانه، سخن گفته، یارای پوشاندن راستی را نداشته و حس نژادپرستانه را رها کرده است. نمی خواهیم بگوییم که چهره مثبت ایرانیان در سخنان سراینده های عرب، خود حقیقت و راستی استولی می بینیم که چالش میان دو گروه ایرانی و عرب در لایه های ادبی، بسیار کم رنگ شده و گاهی ادیب و شاعر عرب، به ستایش ایرانیان و بزرگان آنها نیز روی آورده است. این امر دلایلی دارد که در ادامه به آنها اشاره خواهیم کرد.

هرچند بسیاری از شاعرانی که چهره ای مثبت از ایرانی ناخودی ارائه داده اند خود به نژاد عربی و باور اسلامی تعصب داشته اند ولی برخی سروده هایشان آنها را در شمار مخالفان نژادپرستی و قومیت گرایی عربی به شمار می آورد و این از سرشت شعر هنری والاست که ذهن شاعر را به جاهایی می برد که ممکن است در جهان عینی، هیچ گاه گرایشی به سیر در آن سو نداشته باشد. به هر روی، در شعر عربی دوره عباسی نه تنها ناخودی، پاک نمی شود بلکه به گونه ای شکوهمندانه نمود می یابد. از همین جا می توانیم دریابیم که گویا سخن از

دشمنی با ایرانیان در سده‌های نخستین، تنها تبلیغی ناسودمند و ناکارا بوده^۱ و شاعران دوره عباسی و مردم عرب، به ناخودی ایرانی پیش از اسلام باور داشته و آن را پذیرفته بوده‌اند. این را نیز بیافزاییم که بر پایه دیدگاه‌های میخائیل باختین^۲ «جلوه بیرونی "ما" را فقط یکی "دیگر" می‌تواند بر اساس برون‌بودگی "خود" بدین سبب که دیگری است، ضبط و درک کند. در عرصه فرهنگ، برون‌بودگی نیرومندترین محرک درک است. فرهنگ بیگانه کمال و ژرفای خود را فقط در نگاه فرهنگی "دیگر" آشکار می‌سازد» (باختین، ۱۳۷۳: ش: ۱۱۳). «هر نوع اثر ادبی در درون خود، پیام‌هایی را به مخاطب منتقل می‌کند و در پی آن، شاعر از دیدگاه خویش و به نوعی با دید و نگرش خودی، ملیتی غیر خودی را، پردازش کرده و جایگاه خود و دیگری را در بستر اجتماع به دیگران نشان می‌دهد، گاه به غیر خودی چون دشمن و بیگانه نگریسته و گاه چون دوست و همفکر نگریسته و با این نوع نگرش، شاعر با گسترش بُرد نگاه خود با دخالت دادن محیط اطراف و دیگران می‌تواند دیگری را در اندیشه و درون خویش در قالب اشعار بر زبان جاری سازد و این موضوع در شناساندن اشخاص و ملیت‌های گوناگون، از اهمیت خاصی برخوردار است. ضروری بودن این تصویرگری با این دلایل بیان شده: «زیست جهان "من" محصول "دیگری" و مملو از حضور دیگران است؛ من در جهانی بکر به دنیا نیامده‌ام؛ از بدو تولد وارد دنیایی شده‌ام که سرشار از سنت‌ها، قوانین، رفتارها، تابوها، آرزوها و علومی است که هیچ یک ساخته من نیستند. به گفته باختین، من خودم را به یاری دیگری می‌شناسم؛ در معرض نگاه و ادراک دیگران بودن بر رفتار من اثر می‌گذارد؛ جهان پیرامون خود را هم به واسطه دیگران می‌شناسم؛ کارآمدترین ابزار ادراک و شناخت و ارتباط انسان یعنی زبان هم محصول دیگری است؛ هیچ کلامی نیست که ما به زبان بیاوریم و

۱ برای نمونه اگر به کتاب‌هایی که با عنوان «المثالب» در سده‌های نخست هجری نوشته شده و در آن به کاستی‌های هریک از ملیت‌های ایرانی، عرب، ترک و روم اشاره شده نگاه کنیم، درمی‌یابیم که تا چه اندازه با تصویر ارائه شده از این ملیت‌ها در سروده‌های عربی و حتی فارسی، ناهم‌ساز است.

۲ وی بزرگ‌ترین اندیشمند روس در زمینه علوم انسانی و برجسته‌ترین نظریه پرداز ادبیات معاصر است که با مفاهیمی چون «دگر مفهومی و چندصدایی یا کارناوال گرایی» آوازه یافته است. «نخستین اثر مهم او کتاب معتبر بوطیقای داستایفسکی در سال ۱۹۲۹ م منتشر شد؛ کتابی که در آن مفهوم تحول آفرین مکالمه گرایی (چند صدایی) باختین برای نخستین بار به جهانیان عرضه شد (باختین، ۱۳۹۱: ش: ۲۲).

سخن دیگران در آن حاضر نباشد؛ سخن ما همواره انباشته از صدای دیگران است» (عظیمی و دیگران، ۱۳۹۳ ش: ۹-۱۰). از این رو نگاه سرایندهگان عرب را به ایرانیان ناخودی (دیگری) باید ارزشمند دانست.

در جستار پیش رو تنها به نگاه مثبت شاعران عرب دوره عباسی به ایرانیانی که برای آنها ناخودی به شمار می‌آمده‌اند، چشم‌زد داشته، انگیزه‌های شان را از این فراخوانی آورده سپس به دسته‌بندی شخصیت‌های ایرانی و بیان دوره تاریخی آنها در ایران پیش از اسلام پرداخته‌ایم. و از آنجاکه به گزارش‌های تاریخی استناد کرده‌ایم، روی کرد این جستار، تاریخی-ادبی است.

پیشینه پژوهش

بیش‌تر نوشته‌هایی که به فراخوانی شخصیت پرداخته، به بررسی این تکنیک در شعر معاصر و انگیزه‌های کمابیش یکسان شاعر معاصر در به‌کارگیری آن توجه داشته و بیش‌تر پژوهش‌هایی که به حضور یا فراخوانی چهره‌های ناخودی ایرانی در شعر کهن عربی توجه کرده، این موضوع را در سروده یک شاعر بررسی کرده و نگاهی فراگیر به آن نداشته است؛ ضمن اینکه در هیچ‌یک از این نوشته‌ها به ریشه‌یابی چنین پدیده‌ای یعنی دلایل حضور شخصیت‌های ایرانی اشاره نشده، مگر اینکه آن را به شعوبی‌گری و حس وطن‌دوستی شاعران ایرانی نژاد نسبت داده‌اند. این جستار نشان می‌دهد چنین پدیده‌ای تنها به انگیزه شعوبی‌گری و ویژه شاعران ایرانی نژاد نبوده و چه بسا شاعران عرب‌نژاد، تصویری نیکو از چهره ایرانیان ناخودی پیش از اسلام ارائه داده‌اند. پژوهش‌های پیشین را در چند محور می‌توان مورد بررسی قرار داد:

آنچه در زمینه تاریخ، میراث و فرهنگ ایرانیان پیش از اسلام نوشته شده است، مانند: "میراث باستانی ایران" و "عصر زرین فرهنگ ایران" نوشته ریچارد نلسون فرای، "ایران فی عهد الساسانیین" نوشته آرتور کریستین سن، "الغرر فی سبیر الملوک و أخبارهم" نوشته ثعالبی، "تاریخ و فرهنگ ایران" نوشته محمد محمدی، عیون الأخبار ابن قتیبه و برخی آثار جاحظ، طبری، مسعودی.

آنچه درباره پیوندهای بازرگانی، سیاسی و ادبی ایرانیان و عرب‌ها پیش و پس از اسلام به نگارش درآمده، مانند: "نیارات ثقافیه بین العرب و الفرس" نوشته احمد محمد الحوفی، "تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان" نوشته تئودور نولدکه، "راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی" از آذرتاش آذرنوش، مقاله "الأثر الفارسی فی شعر البحتری" نوشته وحید صبحی کبابه، "استدعاء الشخصیات الساسانیة فی شعر البحتری" به قلم فرامرز میرزایی و دیگران.

آنچه درباره فراخوانی شخصیت‌های سنتی در شعر عربی معاصر نگاشته شده مانند: کتاب "إستدعاء الشخصیات التراثیة فی الشعر العربی المعاصر" نوشته عشری زاید که نمی‌تواند پیوندی با جستار ما داشته باشد.

آنچه درباره تصویر «دیگری» یا «ناخودی» در متون عربیه نگارش درآمده است مانند: مقاله "صورة الآخر لدى أبي حيان التوحیدی الفرس نموذجاً" و "صورة الآخر فی التراث العربی" نوشته ماجده حمود؛ "صورة الآخر فی روايه "قبل الرحیل لیوسف جاد الحق" نوشته فاطمه کاظم زاده، عبده عبود و سعید بزرگ بیگدلی؛ پایان‌نامه "الآخر فی شعر المتنبی" نوشته رولا خالد محمد غانم و پایان‌نامه "الآخر فی الشعر الجاهلی" نوشته می عوده احمد یاسین؛ مقاله "دیگری و نقش آن در داستان‌های شاهنامه" نگارش کاظم دزفولیان راد و عیسی امن خانی. این دسته از پژوهش‌ها نیز یا به بررسی سروده‌های یکشاعر پرداخته یا همه ناخودی‌های عرب‌ها یعنی ایرانیان، رومیان و یونانیان را پوشش داده است، ضمن اینکه جای انگیزه‌های فراخوانی در بیش‌تر این نوشته‌ها تهی است.

پرسش‌ها و فرضیه‌های پژوهش

جستار پیش رو در پی پاسخ به دو پرسش زیر است:

شاعران عرب‌نژاد یا مسلمان دوره عباسی، چگونه و به چه دلایل و انگیزه‌هایی از چهره

ایرانیان ناخودی، سخن گفته‌اند؟

شخصیت‌های ایرانی فراخوانی شده، بیش‌تر، از چه دوره ایران پیش از اسلام هستند؟

حضور شخصیت‌های ایرانی پیش از اسلام در شعر عربی نشان می‌دهد که مسلمان‌ها کمابیش با همه تاریخ، تمدن، فرهنگ و آداب رسوم ایرانی آشنا بوده‌اند و جدا از جانب‌داری‌های برخی کسان، نگاهی مثبت به ایران داشته و داشتن چنین تمدنی همواره آرزوی آن‌ها بوده است و به گفته ریچارد فرای^۱ «تاریخ ایران پیش از اسلام با صرف فتوحات، پایان نیافته است. این تاریخ تا قرن سوم هجری تداوم دارد و سقوط ساسانیان، پایان دوره باستانی ایران نیست» (خاکرند، ۱۳۹۰ ش: ۱۲۰). بیش‌ترین شخصیت‌های فراخوانی‌شده ایرانی پیشااسلامی، از دوره ساسانیان هستند؛ این امر، دلایلی دارد که پس از این، بدان‌ها چشم‌زد خواهیم داشت.

مفاهیم و مبانی

خودی و ناخودی

منظور ما در اینجا از "ناخودی" یا "دیگری" - در برابر خودی یا من - کسی است که از لحاظ دین، ملیت و چه بسا اندیشه، مخالف باور یا ملیت شاعر عرب دوره عباسی باشد. بنابراین منظور از خودی، عرب‌ها و مسلمانان هستند و ناخودی، ملت‌های غیر عرب به‌ویژه ایرانیان مخالف با ارزش‌ها و باورهای آن‌ها. درست است که قرآن و پیام‌آور اسلام (ع) بسیار تلاش کردند به مسلمانان بفهمانند که هیچ‌گونه معیار برتری میان مسلمانان، مگر تقوا نیست: لا فضل لعربی علی عجمی إلا بالتقوی (نهج الفصاحه، ۱۳۸۱ ش: ۱۴۸) و همه آن‌ها از یک کالبد هستند: یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اكرمکم عند الله اتقاکم ان الله علیم خبیر (حجرات / ۱۳)، با این همه هنوز هریک از دو سوی عرب و عجم، دلایلی برای خودستایی و دیگرنگوهی داشته‌اند و بخش‌بندی به دو دسته خودی و ناخودی میان‌شان رواج داشته است و شوربختانه این نعره شعوبی‌گری در روزگار ما نیز خود را نشان می‌دهد.

۱ ریچارد نلسون فرای، خاورشناس نامی و استاد کرسی فارسی دانشگاه هاروارد که چندین سال در ایران به سربرده و در دانشگاه تهران به بررسی ادبیات ایران سرگرم بوده است (رجب نیا، ۱۳۸۵ ش: مقدمه) کتاب ارزشمند او «عصر زرین فرهنگ ایران» برای همگان مشهور است.

دهخدا واژه خودی را این گونه معرفی می‌کند: «خودی، مقابل بیگانه؛ مقابل غریبه؛ آشنا؛ اهل؛ خویش؛ قریب(دهخدا، ۱۳۲۵ ش، زیر واژه خودی)؛ سعدی می‌گوید:

چو نیکت بدیدم بدی می‌کنی که رویم فرا چون خودی می‌کنی
زخود بهتری جوی و فرصت شمار که با چون خودی کم کنی روزگار
(سعدی، ۱۳۹۲ ش: ۱۴۸-۱۴۹)

می‌توانیم برابر عربی ناخودی را "غیر" یا "الآخر" بدانیم. در لسان‌العرب ابن منظور این دو واژه بدین شکل معنا شده است: «غیر بمعنی سوی و الجمع أخیار» (ابن منظور، ۱۹۸۸ م، زیر ریشه غیر) و "الآخر" بمعنی «غیر کقولک رجل آخر و ثوب آخر» (همان، زیر ریشه آخر).

«مفهوم دیگری یا ناخودی که در اندیشه ژان پل سارتر، هوسرل، هایدگر و بیش از همه میخائیل باختین مطرح گشته، به نقش دیگری و گفتگو با او می‌پردازد» (دزفولیان راد و امن خانی، ۱۳۸۸ ش: ۲ تا ۵). «به طور کلی، هیچ گزاره‌ای را نمی‌توان فقط به گوینده نسبت داد: گزاره حاصل کنش متقابل گوینده و شنونده و به معنای وسیع تر، حاصل تمام آن وضعیت اجتماعی پیچیده‌ای است که در آن نمودار شده است. بنابراین ضروری نیست که واقعاً دیگری را مخاطب قرار دهیم: شخصی‌ترین کنش یعنی دستیابی به خود آگاهی نیز همواره مستلزم مخاطب است، مستلزم نگاه دیگری که بر ما افکنده شده است» (باختین، ۱۳۷۳ ش: ۴۳-۴۴). باختین به این نتیجه می‌رسد که «برای شناخت خویشتن، به "غیر" نیاز داریم؛ این عقیده انسان‌شناسی فلسفی وی را می‌سازد و بر "دیگر بودگی" انسان متمرکز است؛ به عبارتی، باختین، این نکته را مطرح می‌کند که ما هرگز نمی‌توانیم خود را به صورت یک کل ببینیم، وجود "غیر" برای آنکه "ما" به مفهومی از خویشتن دست می‌یابیم، ضروری است» (تودورف، ۱۳۷۷ ش: ۱۸۰).

فراخوانی

فراخوانی^۱، برابر واژه عربی "استدعاء" و در اصطلاح به معنای به کارگیری یا حضور نامی از نام‌هادر یک متن ادبی است. شاعر معاصر به انگیزه‌های گوناگون ادبی، اجتماعی و بیش‌تر، سیاسی، به این تکنیک روی آورده است. هر چند این تکنیک را از ساخته‌های معاصران می‌دانند ولی با نگاهی به ادبیات گذشته فارسی و عربی می‌بینیم که ادیبان همواره از آن بهره گرفته‌اند. البته کارکرد فراخوانی شخصیت‌های سنتی در شعر عربی‌دوره عباسی، متفاوت است از آنچه سخن‌سنجان برای فراخوانی در شعر معاصر گفته‌اند. شاید علت اصلی در این باشد که شاعر و ادیب معاصر، چه بسا به دلیل آشنایی با این تکنیک هنری و نقش‌های آن به‌ویژه در آنجا که به وی کمک می‌کند، سخن و اندیشه خود را آسان‌تر و در عین حال، مبهم‌تر به دیگران برساند، آگاهانه از آن بهره می‌گیرد. شاعر معاصر معمولاً برای سخن گفتن از آنچه در جامعه‌اش تابو و حرام یا ممنوع به شمار می‌آید، به این تکنیک روی می‌آورد تا بدین‌گونه هم سخن و پیام خود را به گوش دیگران رسانده باشد و هم خود را از مجازات سخن بی‌پرده، در امان نگه دارد. ولی شاعر دوره‌عباسی، کم‌تر به قصد درپرده‌گویی و هم‌سویی با شخصیت فراخوانی‌شده، شخصیت‌های ایرانی پیشا‌اسلامی را فراخوانی کرده بلکه چه بسا او از این کار، انگیزه‌هایی دیگرگون و گونه‌گون‌تری داشته است. این دیگرگونگی و چندگانگی انگیزه‌ها، یا به شرایط زمانی‌گذشته برمی‌گردد که متفاوت از اکنون است و یا به انگیزه‌های مختلف سیاسی و دینی شاعران آن دوره‌ها.

شیوه آشنایی عرب‌ها با چهره ناخودی ایرانی

آشنایی با فرهنگ و تمدن ایرانپیش از اسلام از مهم‌ترین دلایلی است که شاعران عرب یا ایرانی‌نژاد را بر آن داشته تا گاه و بی‌گاه، از شخصیت‌های ایرانی پیش از اسلام یاد کرده، آن‌ها را بستایند یا نکوهش کنند. تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران باستان آن‌قدر برای مسلمان‌ها شناخته‌شده بوده که بسیاری از کتاب‌های تاریخی تا سده‌های چهارم که از پادشاهان زمین سخن گفته‌اند، یادی از پادشاهان ایرانی هم آورده‌اند، از جمله کتاب‌های التنبیه و الإشراف و

1 Recalling

مروج الذهب مسعودی، تاریخ طبری، تاریخ حمزه اصفهانی، تاریخ یعقوبی، اخبار الطوال، تاریخ مقدسی، نهایه العرب فی أخبار الفرس و العرب و...

افزون بر این، عرب‌ها از راه‌های بازرگانی و سیاسی نیز با تمدن و فرهنگ ایران زمین آشنا بوده‌اند. آن‌گونه که از برخی گزارش‌های تاریخی برمی‌آید آن‌ها از همان روزگار جاهلی در شبه جزیره، با بسیاری از داستان‌های واقعی یا افسانه‌ای ایران آشنا بوده‌اند. «معروف است که نضر بن حارث که ابن اصبیعه او را فرزند حارث بن کلده ثقفی پزشک مشهور عرب می‌داند، با پیغمبر (ص) اظهار خصومت می‌کرد و داستان‌ها و قصص قرآن را به باد تمسخر می‌گرفت و می‌گفت: داستان رستم و اسفندیار ایرانیان، از نظر امور زندگی و سرگرمی از این قصص بهتر است» (ممتحن، ۱۳۷۴ ش: ۳۲-۳۳).

همه این پیوندهای تاریخی، زبانی، فرهنگی و سیاسی چه پیش و چه پس از اسلام، زمینه آشنایی عرب‌ها را با ایرانیان ناخودی فراهم کرده بود.^۱ از آنجاکه تصویر ایرانیان در این کتاب‌ها عموماً بر پایه بیان بزرگی و عظمت پهلوانان و فرمانروایان ایرانی بوده است، شاعران عرب نیز، به پیروی از این کتاب‌ها، بیش‌تر به ارائه تصویری مثبت از آن‌ها پرداخته‌اند.

چهره ناخودی در سروده‌های شاعران عربی پس از اسلام

شاعران عرب به مناسبت‌ها، انگیزه‌ها و دلایل گوناگون، چهره ایرانی ناخودی را در سروده‌های خود بازتاب داده‌اند. در ستایش سروده‌ها، الگوی والای سیاست و مردم‌داری را همین ایرانیان ناخودی، پنداشته و چون خواسته‌اند جایگاه خلیفه و فرمانروای مسلمان را بالا ببرند، او را به یکی از همین ناخودی‌ها همانند کرده‌اند. هنگامی نیز که فروتنی گرفته و خواسته‌اند از دنیای پست و بی‌ارزش این جهانی دور بدارند، فرجام همین ناخودی‌ها را مثال زده‌اند؛ حتی به هنگام باده‌نوشی، شرابی را طلب کرده‌اند که انگور آن - مجازاً - در روزگار همین ناخودی‌ها فشرده شده باشد.^۲ به هر روی آنچه در زیر می‌آید، به شکل‌های گوناگون، چهره مثبت ایرانیان را در شعر شاعران پسااسلامی آینگی می‌کند.

۱ درباره این پیوندها و کتاب‌هایی که از این راه وارد زبان عربی شد، نک: حسینی، ۱۳۹۴: ۳۳ تا ۳۵.

۲ برای نمونه ابن معتز در دو بیت زیر، شراب ناب و کهنه‌اش را گنجینه خسرو و از روزگار او دانسته است:

و سَخَّ الْقَوْمُ لَمَّا أَنْ رَأَوْا عَجَبًا تُوراً مِنَ الْمَاءِ فِي نَارٍ مِنَ الْعِنَبِ

چهره ناخودی در شعر ستاینده و نکوهنده

گاه شاعر در ستایش ممدوح و جایگاه تشبیه، وی را به یکی از پادشاهان یا قهرمانان ایرانی همانند می‌کند. برای نمونه بختری در مدح "ابن نوبخت" اراده و جرأت وی را به گودرز و گیو تشبیه کرده و گفته است:

تَمْضَى صَرِيْمَتَهُ وَ تُوَقِّدُ رَأْيِيَهُ عَزَمَاتُ جُوذِرِزٍ وَ سَوْرَةُ بَيْبِ
شَرَفٌ تَتَابَعُ كَابِرًا عَنِ كَابِرِ كَالرَّمْحِ أَنْبُوبًا عَلَى أَنْبُوبِ^۱
(بختری، لاتا: ۱: ۲۴۷)

«خاندان نوبختی که ابن ندیم بیشتر آن‌ها را از مترجمان زبان فارسی به عربی خوانده است به نوبخت منجم و دانشمند معروف علم فلک در قرن دوم هجری منسوب می‌گردند... خاندان نوبختی، خود را از دودمان گیو پسر گودرز، پهلوان معروف ایرانی؛ می‌دانسته‌اند» (محمدی ملایری، ۱۳۸۰ ش، ۴: ۱۳۸). بختری، با توجه به این نکته، ممدوح خود را به گیو و گودرز تشبیه کرده و گفته است که نوبختیان، بزرگی را نسل اندر نسل از پدران خود به ارث برده‌اند. در دیوان ابوتمام، نام بسیاری از پادشاهان ساسانی و پهلوانان حماسی ایران مانند اسفندیار، رستم، فریدون، ضحاک، جدا از جای‌ها و رسوم ایرانی، دیده می‌شود. او در یک قصیده، بابک را که بر معتصم شوریده، به ضحاک، و افشین را که در برابر او ایستادگی و به سپاه عرب و اسلام کمک کرده، به فریدون تشبیه می‌کند:

هِيهَاتَ لَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّكَ لَوْ ثَوَى بِالصَّيْنِ لَمْ تَبْعُدْ عَلَيْكَ الصَّيْنُ
مَا نَالَ مَا قَد نَالَ فَرَعُونَ وَلَا هَامَانُ فِي الدُّنْيَا وَلَا قَارُونُ

سَلَاةٌ وَرَتَّهَا عَادُ عَنِ إِرْمِ

كَانَتْ ذَخِيرَةَ كِسْرَى عَنِ أَبِ وَأَبِ

(ابن المعتز، لاتا: ۷۶)

ترجمه: هنگامی که مردم درخشش آب را در آتش انگور (= شراب) دیدند، به شگفت آمدند و خدای را تسبیح گفتند. این شرابی ست که قوم عاد از ارم به ارث برده و جد اندر جد، ذخیره پادشاهان ایران بوده است. ۱ تصمیم گودرز و خشم گیو، اراده ممدوح را عملی می‌کند و اندیشه و هوش او را شعله‌ور می‌سازد. او شرافت را نسل اندر نسل از پیشینیان خود به ارث برده است همچون بندهای نیزه که از پی هم می‌آیند.

بَلْ كَانَ كَالضَّحَاكِ فِي سَطَوَاتِهِ بِالْعَالَمِينَ وَ أَنْتَ إِفْرِيدُونُ
فَسَيَشْكُرُ الْإِسْلَامُ مَا أَوْلَيْتَهُ وَاللَّهُ عَنْهُ بِالْوَفَاءِ ضَمِينٌ^۱
(مسعودی، ۱۹۳۸ م: ۹۳)

به باور شاعر، بابک چون ضحاکِ ستم‌پیشه است و افشین، بسان فریدونِ پهلوان و پیروز. و پس از جمشید، بزرگترین پادشاه و پهلوان داستانی ایران در حماسه ملی ایرانیان، فریدون است. «در باب غلبه فریدون بر ضحاک و چگونگی آن در کتب اسلامی، روایات متعدد آمده است و برخی از اعیاد مثل جشن مهرگان که از بزرگترین اعیاد ملی و دینی ایرانیان و در عظمت، همسنگ نوروز بود، به عهد فریدون منسوب شده است» (صفا، ۱۳۶۹ ش: ۶۶۱ - ۶۶۸). برخی شاعران گاه فراتر رفته و ممدوح را حتی از بزرگان ایرانی نیز بزرگتر دانسته‌اند؛ از جمله ابومنصور ثعالبی در سده چهارم در ستایش سلطان مسعود غزنوی می‌گوید:

دَعِ الْأَسَاطِيرَ وَالْأَنْبَاءَ نَاحِيَةً وَ عَايِنِ الْمَلِكَ الْمَنْصُورَ مَسْعُودًا
تَرِ الْأَكَابِرَ طُرًّا وَالْمُلُوكَ مَعًا وَ رُسْتَمًا وَ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُودَا ۲۱
(ثعالبی، ۱۹۹۰ م: ۵۰)

می‌بینیم که شاعر آنچه را درباره پادشان و پهلوانان گذشته ایران آمده، افسانه و داستان دروغین پنداشته و از مخاطب خود خواسته است همه این افسانه‌ها را کنار بگذارد و تمام بزرگی و پهلوانی و خوبی را در چهره ممدوحش سلطان مسعود ببیند؛ درست است که شاعر ممدوح خود را از رستم ایرانی نیز بالاتر می‌داند ولی برای او پرورشش است که رستم، پهلوانی بسیار بزرگ است و ممدوحش از چنین همانندی خوشنود می‌شود.

۱ بابک نمی‌دانست که اگر به چین نیز برود، آنجا دور از دسترس تو نیست. او به همه قدرت فرعون و ثروت هامان و قارون رسیده است و در دلاوری و یورش، چون ضحاک است. اما تو بسان فریدون هستی. بدان که اسلام، خدمت تو را ارج می‌نهد و خدا به آنچه وعده داده، وفادار است.

۲ به افسانه‌ها و گزارش‌های تاریخی توجه مکن و به سلطان مسعود پیروز بنگر که در او همه بزرگان و شاهان و رستم و سلیمان بن داود را یکجا می‌بینی.

و گاه شاعر هنگام نکوهش شخصی و نشان دادن ناشایستگی اش، ایرانی ناخودی را به رخ او می‌کشد. به ویژه برای خلیفه‌ای که بر مسلمان بودن خود می‌بالد بسیار سخت است که فرمانروا یا پهلوانی از آیینی دیگر بر او برتری داده شود. زمانی بحتری از اینکه دحمان بن نهیک نمی‌تواند به بهرام گور و بهرام چوبین بالاد، او را نکوهیده است. این گونه نکوهش و به رخ کشیدن فرمانروایی ناخودی بر دحمان، اوج سرشکستگی او به شمار می‌آید. شاعر می‌گوید:

مَا كَانَ فِي عُقَلَاءِ النَّاسِ لِي أَمَلٌ فَكَيْفَ أَمَلْتُ خَيْرًا فِي الْمَجَانِينِ!
 لَا تَفْخَرَنَّ فَلَمْ يُنْسَبْ أَبُوكَ إِلَيَّ بَهْرَامِ جُورٍ وَ لَا بَهْرَامِ شُوبِينَ
 لَا النُّوشَجَانَ وَ لَا نُوبِخْتَ طَافَ بِهِ وَ لَا تَبَلَّجَ عَنِ كِسْرَى وَ سِيرِينَ^۱

(بحتری، ۱۹۶۴ م: ۴ / ۲۳۲۰)

چهره ناخودی در شعر اندرزگو

گاه شاعر عباسی به قصد پنددهی یا اندرزگویی و بیم دادن به فرجام ناخوشایند ستمکاری و بیدادگری، از شخصیت‌های ایرانی نام می‌برد تا تأکید کند که پادشاهان و سلسله‌هایی با آن همه بزرگی و فرّ و شکوه نیز، این جهان خاکی و مادی را بدرود گفته‌اند. قصیده بلند بحتری با عنوان «ایوان کسری» چنین مایه‌ای را به ذهن خواننده، می‌رساند:

نَقَلَ الدَّهْرُ عَهْدَهُنَّ عَنِ الْإِسْ جَدَّةً حَتَّى رَجَعْنَ أَنْضَاءَ لُبْسِ
 فَكَأَنَّ الْجِرْمَانَ مِنْ عَدَمِ الْأَنْ سِ وَ إِخْلَالَهِ بَنِيَهُ رَمْسِ
 عَكَسَتْ حَظَّهُ اللَّيَالِيَّ وَ بَاتَ الْ مُشْتَرِي فِيهِ وَ هُوَ كَوَكَبُ نَحْسِ^۲

(بحتری، ۱۹۶۸ م: ۲: ۱۱۵۵)

۱ به خردمندان این روزگار نمی‌توانم امید ببندم چه رسد به نابخردانش. هان مبادا که بر خود بیالی؛ زیرا پدرانته از نسل بهرام گور و بهرام چوبین‌اند و نه نوشجان و نه نوبخت بر گرد آن‌ها چرخید و نه خسرو و شیرین را شناخته‌اند.
 ۲ روزگار، دوره شادابی آن‌ها را دگرگون کرد و اکنون کهنه گشته‌اند. گویی جرمان به دلیل نبودن انسان در آن، گورستانی کهنه است. گذشت ایام، شانس و بخت آن را دگرگون کرده و ستاره نحس مشتری در آنجا منزل گزیده است.

شاعر در سه بیت پیشین، به قصد اندرزگویی بیان می‌کند که جرماز (معرب کرمازی؛ در فارسی به معنی ایوان است) با گذشت روزگار و تهی شدن از مردمان، به گوری بدل گشته، چون لباسی فرسوده شده، زیبایی و شادابی خود را از دست داده، روزگار، بهره و شانس آن را دگرگون ساخته و ستاره خوش‌یمنی‌اش به علت آسیب‌ها و رنج‌ها به ستاره بدشگونی تبدیل شده و این نکته، خود پند و عبرتی برای خلفای کاخ‌نشین امروز است. یاد کردن و فراخوانی شخصیت‌های ایرانی در شعر شاعران زهدسرای چون ابوالعتاهیه، تنها به قصد اندرزگویی است. ابوالعتاهیه در بسیاری از زاهدانه‌های خود از بزرگان ایران، با این هدف، یاد می‌کند. او در سروده‌ای می‌گوید:

هَل تَذَكَّرْت مَنْ خَلَا مِنْ بَنِي سَا سَانَ أَرْبَابِ فَارِسٍ وَ السَّوَادِ
 أَيْنَ دَاوُدُ أَيْنَ أَيَسُّ لَيْمًا نُّ الْمَنِيْعُ الْأَعْرَاضِ وَ الْأَجْنَادِ

(ابوالعتاهیه، لا تا: ۷۶)

ایرانیانی که در زاهدانه‌ها از آنها نام برده شده، بیش‌تر پادشاهان و بزرگان ایرانی دارای سپاه و قدرت بوده‌اند. درست است که شاعر، مخاطب خود را می‌ترساند که مبادا فرجام آن‌ها بهره‌اش شود، ولی وی به گونه‌ای غیر مستقیم چهره این ایرانی‌های ناخودی را بزرگ جلوه می‌دهد زیرا اعتراف دارد که آن‌ها مایه، توان و شکوه زیادی داشته‌اند ولی از آنجاکه مرگ همه را به کام خویش می‌کشد، چنین توانمندانی نیز رخت از این خاک برکشیده‌اند.

چهره ناخودی، هم پایه چهره خودی

گاه شاعری برای اینکه نشان دهد نژاد ایرانی و عرب، هر دو از یک جا سرچشمه گرفته‌اند و چه بسا اختلافی میان آن‌ها نیست^۱، به نام ایران و شاهان آن استشهاد می‌کند. از جمله

۱ آیا درگذشتگان ساسانی و بزرگان ایران را به یاد نمی‌آوری؟ بگو به من: اکنون کجاست داود و سلیمان که همواره حامی و نگهدار سپاهیان بودند؟

۲ درباره علت چنین ادعایی از سوی شاعری چون جریر، به التنبیه و الإشراف مسعودی، بخش «فی ذکر ملوک الفرس الثانیه وهما لساسانیهوهی الطبقة الخامسة من ملوکهم» (۱۳۶۵ ش: ۷۶) نگاه کن.

آنجا که جریر، موالی ایرانی را می ستاید و افتخار می کند که نسب ایرانی ها و عرب ها، هر دو، به ابراهیم (ع) برمی گردد:

أَبُونَا خَلِيلُ اللَّهِ لَا تُنْكِرُونَهُ فَأَكْرِمُ بِإِبْرَاهِيمَ جَدًّا وَمَفْخَرًا
وَأَبْنَاءُ إِسْحَاقَ الْكُوثُ إِذَا ارْتَدَوْا مَحَامِلُ مَوْتِ لَابِسِينَ السِّنُورَا
إِذَا افْتَخَرُوا عَدُوَّ الصَّبَبِ بِدَمِهِمْ وَكِسْرَى وَآلَ الْهَرْمُزَانَ وَقَيْصَرَ
أَبُونَا أَبُو إِسْحَاقَ يَجْمَعُ بَيْنَنَا أَبُ كَانَ مَهْدِيًّا نَبِيًّا مُطَهَّرَا

(جریر، ۱۹۸۶ م: ۱۸۷-۱۸۶)

جریر، ضمن فخر فروشی به قحطان، بر آن است تا خاستگاه و سرچشمه نژاد عربی، ایرانی رومی را در یک جا بیندارد و همه را زادگان ابراهیم پیامبر و از نسل اسحاق پاکزاد به شمار آورد و بدین گونه کسری و هرمز و قیصر روم را ستوده و از نسل پاکان و بزرگان به شمار آورده است. بنابراین می توان گفتدر همان روزگار، مبارزه ای در جهت مخالف ناسیونالیسم گرایایرانیای عربی جریان داشته و برای خود پیروانیهم یافته بوده است. گویا این دسته، جدا از علتی را که در شعر جریر دیدیم، به آیه های قرآنی که از یکسانی همه مسلمانان یا مخلوقات سخن می گویدمانند: ...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (حجرات/ ۱۳) و به برخی احادیث نبوی چون: لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ إِلَّا بِالْتَّقْوَى (نهج الفصاحه، ۱۳۸۱ ش: ۱۴۸) استناد می کردند.

اظهار شیفتگی به چهره ناخودی

شیفتگی شاعران به تمدن و فرهنگ ایران باستان از دلایلی بوده که به آن ها اجازه می داده است، گاه و بی گاه از بزرگان ایرانی نام ببرند. به طور کلی مسلمان ها و به ویژه عرب ها در سده های نخست هجری، گاه آرزوی داشتن سرزمینی مانند سرزمین ایران باستان را داشته اند و این بیشتر به خاطر گزارش هایی بوده است که از آن سرزمین در محیط های عرب زبان

۱ پدر ما ابراهیم است و او چه نیکو جد و مایه افتخاری است! فرزندان اسحاق، هرگاه لباس رزم بپوشند و سلاح بر دوش بگیرند، بسان شیرانند و چون بر خود ببالند، سپهد و کسری و هرمز و قیصر روم را برمی شمارند. پدر همه ما (ایرانیان و عرب ها) ابراهیم پیامبر است.

به‌ویژه در بصره و کوفه که ایرانیان در آنجا زندگی می‌کرده، می‌شنیده‌اند. از جمله در جریان فخرفروشی مردم دو شهر بصره و کوفه بر یکدیگر، "ابن شبرمه" به مردم بصره می‌گوید: «لَنَا أَحْلَامُ مَلُوكِ الْمَدَائِنِ وَسَخَاءُ أَهْلِ السَّوَادِ وَظَرْفُ أَهْلِ الْحِيرَةِ وَلَكُمْ سَفَهُ السِّنْدِ وَبُخْلُ الْخَوْزِ وَحُمَقُ أَهْلِ عُمَانَ» (القرطبی، لاتا، ۱: ۱۰۵). این روایت ضمن اینکه نشان می‌دهد مسلمانان سده‌های نخستین، با ویژگی‌های اخلاقی ایرانیان آشنا بوده‌اند، روشن می‌سازد که سرزمین ایران باستان با همه سایه‌روشن‌هایش بر دل و جان و ذهن آن‌ها سایه افکنده بوده و همین روحیه، در ذهن عرب‌ها و مسلمان‌های سده‌های پسین هم رخنه کرده است.

توصیف بحتری از ایوان کسری و غبطه‌خوردنش بر شکوه گذشته آن، بر این شیفتگی مسلمان‌ها دلالت دارد.

حسرت شاعر به چهره ناخودی

یکی دیگر از جاهایی که چهره ناخودی ایرانی تصویر می‌شود، زمانی است که شاعران و مردمان عرب، به ایران و تاریخ شکوفای کهن آن افسوس خورده و سرزمین خشک و بی‌آب و علف شبه جزیره را با سرزمین‌های سرسبز و خوش آب و هوای ایران سنجیده‌اند. گاه ممکن است شاعری عرب‌نژاد این‌گونه حسرت ببرد؛ از جمله آنجا که فرزددق، کسری را خردمندتر از بنی‌تمیم می‌داند و می‌گوید: وی مردمانش را در سرزمین‌های خوش آب و هوا و سرسبز کنار رودها سکنی داده است و فرزندانش پادشاه شدند ولی ما همچون سگ‌زادگان گشته‌ایم:

لِكِسْرَى كَانَ أَعْقَلَ مِنْ تَمِيمٍ يَالِيَّ فَرَّ مِنْ بَلَدِ الضَّبَابِ
فَأَسْكَنَ أَهْلَهُ بِبِلَادِ رَيْفٍ وَجَنَاتٍ وَ أَنْهَارٍ عِذَابِ
فَصَارَ بَنُو بَنِيهِ بِهَا مُلُوكًا وَصِرْنَا نَحْنُ أَمْثَالَ الْكِلَابِ

۱ ابن شبرمه یا ابو شبرمه عبدالله بن شبرمه بن طفیل ضبی (۷۲-۱۴۴ ق) قاضی و فقیه کوفی از بنی ضبه بن اد و محدثی ثقه و کم‌حدیث بود. اهل ادب، وی را به نکته‌سنجی و زبان‌آوری ستوده‌اند. او پیش از آمدن به کوفه نیز مدتی والی یمن و قاضی بصره بوده است (گذشته، ۱۳۸۵ ش: ۶۴/۴).

فَلَا رَحِمَ الْإِلَهَ صَدَى تَمِيمٍ فَقَدَ أُرْرَى بِنَا فِي كَلِّ بَابٍ
(جاحظ، لاتا، ۲: ۴۱۱-۴۱۲)

در شعر پیشین شاعر هیچ انگیزه ایرانی خواهییا تعصب به سرزمین ایران نداشته است اما شاید ناخواسته، از ایرانی ناخودی دفاع کرده و کسری را بر بنی تمیم و برخی عربها برتری داده است. طبیعی است که چنین دیدگاهی که سرزمین خوش آب و هوای ایران را با سرزمین خشک شبه جزیره بسنجد نزد ایرانیان جانبدار بیش تر دیده شود. ما به دلیل چارچوب فشرده جستار نمی توانیم از این مورد سخن بگوییم و تنها به یک نمونه استناد می کنیم؛ ابونواس در جاهایی که بر مقدمه های طللی می شورد، هماره این گونه هم سنجی می کند و از پادشاهان اندیشمند و سیاستمدار ایران نام می برد از جمله در شعر زیر:

دَعِ الطَّلَلَ الَّذِي انْدَثَرَ يُقَاسِي الرِّيحَ وَالْمَطْرَ
أَلَمْ تَرَ مَا بَنَى كِسْرَى سَابُورٌ لِمَنْ غَبَرَا
مَنَازَهُ بَيْنَ دِجْلَةَ وَالـ فِرَاتٍ تَفِيَّاتٍ شَجَرَا
بِأَرْضٍ بَاعَدَ الرَّحْمَ نُنْ عَنْهَا الطَّلَحَ وَالْعُشْرَا
وَلَمْ يَجْعَلْ مَصَايِدَهَا يَرَابِيعًا، وَ لَا وَجْرَا
وَلَكِنْ حُورٌ غِزْلَانِ تُرَاعِي بِالْمَلَا بَقْرَا
(ابونواس، ۱۹۹۸ م: ۳۰۷)

۱ کسری، از تمیم خردمندتر بود، هنگامی که شبانه از سرزمین سوسمارها گریخت و مردمانش را در سرزمین های خوش آب و هوا و بوستان های پُر آب، سکنی داد. در نتیجه، فرزندزادگانش پادشاه شدند و ما چون سگان، خوار و زبون گشتیم. خداوند، تمیم را نیامرزاد که ما را در همه جا خوار و بی ارزش کرد.

۲ خرابه های برجای مانده از یار را که نابود گشته و دست خوش باد و باران شده رها کن. آیا ندیدی خسرو و شاپور چه ساختمان هایی به پا داشته اند؟ گردشگاه هایی در میان رودان ساخته اند که با درختان انبوه، پُرسایه گشته اند؟ در سرزمینی که خداوند آن را از خارها و شتران دور کرده و شکارهایشان را موش و خرگوش قرار نداده است، بلکه شکار آن ها آهوان سیاه چشم و زیبایی است که مانند گاوها، در دشت ها می چرند.

گزارش تاریخی شاعر از چهره ناخودی

چه بسا شاعری در برخی جاها، از رویدادی تاریخی سخن بگوید که برای اکنون ما بسیار سودمند می‌افتد؛ این بدان معنا نیست که شاعر همیشه به عمد، گوشه‌ای از تاریخ را گزارش می‌کند بلکه گاه با اهدافی دیگر، از گذشته سخن می‌گوید ولی خواننده امروزی می‌تواند از شعر او به عنوان یک سند تاریخی بهره ببرد. این گزارشگری از برخی رویدادهای تاریخی، در شعر بحتری فراوان است و او به مناسبت، از شاهان ایرانی نام می‌برد؛ «در اشعارش بیش از یک بار از کمک ایرانیان به یمنی‌ها در راندن حبشی‌ها، که آن را با عنوان فضل و احسان بر یمن خوانده است، یاد کرده و سپاس و حق شناسی خود را بیان داشته است» (محمدی، ۱۳۷۹ ش، ۱: ۳۴۴). برای نمونه در ستایش حسن بن مخلد یکی از بزرگان ایرانی زمان خودش گفته است:

أَيَّامَ جَلَىٰ أُنُوشِرَوَانَ جَدُّكُمْ غِيَابَةَ الدَّلِّ عَنِ سَيْفِ بْنِ ذِي يَزْنَ
إِذْ لَاتَزَالَ لَهُ خَيْلٌ مُدَافِعَةٌ بِالطَّعْنِ وَالضَّرْبِ وَعَنْ صَنْعَاءَ أَوْ عَدْنَ

أنتم بنو النعم المجدي و نحن بنو من فاز منكم بفضل الطول و المنن^۱
(بحتری، لاتا: ۴: ۲۱۵۹-۲۱۶۰)

بحتری در این ابیات، از نعمت و بخششی یاد می‌کند که همچنان آثارش در روزگار او باقی است. او دستگیر یازیمنی‌ها را تنها لطف و کرامت خاندان انوشیروان به شمار نمی‌آورد بلکه می‌گوید که کسری، هنگام یورش سپاه حبشه به یمن، غبار خواری را از چهره سیف بن ذی‌یزن فرمانروای یمن زدوده است. شاعر، ممدوح خود را از فرزندان همان ولی نعمتان بخشنده می‌داند که همواره مردان شمشیرزن و نیزه‌گذارش، از صنعاء یا عدن دفاع کرده‌اند. ابوتمام به رویدادی دیگر یعنی جنگ ذی قار چشم‌زد داشته و گفته است:

۱ روزی که نبای شما انوشیروان، پرده ذلت و خواری را از چهره سیف بن ذی یزن کنار زد و سپاه او با نیزه و شمشیر از عدن و صنعاء دفاع کردند. شما فرزندان بخشندگان هستید و ما از خوان نعمت و بخشش شما، بهره‌مند گشته‌ایم.

أَنْتُمْ بِنْدِي قَارِ أَمَّالْتِ سَيُوفُكُمْ عُرُوشَ الَّذِينَ اسْتَرَهَنُوا قَوْسَ حَاجِبٍ
(ابوتمام، ۱۹۹۴ م: ۱۱۵/۱)

ابونواس نیز از جنگ معروف به "ساتیدما" سخن می‌گوید، جایی که خسرو پرویز از عرب‌های قحطانی کمک می‌گیرد:

و يَوْمَ سَاتَيْدَمَا ضَرَبْنَا بَنِي الْأَصْحَاءِ — فَرَّوْا وَ الْمَوْتُ فِي كِتَابِهَا
إِذْ لَأَذَّ بَرَوَاؤُ يَوْمَ ذَاكَ بِنَا وَالْحَرْبُ تَمْرِي بِكَفِّ حَالِبِهَا
(ابونواس، ۱۹۹۸ م: ۹۴)

ابو بکر صولی در شرح این دو بیت گفته است: «ساتیدما رودی نزدیک "أرزن" یا نام کوهی است که از دریای روم تا دریای هند کشیده شده است و خسرو پرویز، ایاس بن قبیصه طائی را برای نبرد با روم در ساتیدما فرستاد و شکستشان داد» (حموی، لاتا: ۱۶۹). در این گزارش‌های تاریخی، چه جاهایی که ایرانیان به عرب‌ها کمک کرده باشند و چه از آن‌ها کمک گرفته باشند، شاعر چهره‌ای والا از ایرانیان ناخودی ارائه کرده است زیرا وقتی می‌گوید خسرو پرویز به عرب‌ها پناه آورد، به نوعی بر خود می‌بالند که خسرو پرویز با آن همه بزرگی و شکوه ناچار شده از آن‌ها کمک بگیرد.

چهره ناخودی، الگوی والای سیاست‌مداری

بیش‌تر کتاب‌هایی که در سده‌های دوم و سوم هجری نگاشته شده، بخش‌هایی را به موضوع سیاست‌مداری و آداب و قواعد آن ویژه گردانده است مانند کتاب التاج منسوب به جاحظ و عیون الأخبار ابن قتیبه دینوری. در این کتاب‌ها شخصیت‌های ایرانی، نمونه‌های والای سیاست‌مداری و اداره حکومت و برخورد با مردم معرفی شده‌اند. طبیعی است که شاعران این سده‌ها نیز به پیروی از این نویسندگان، معمولاً در ستایش‌نامه‌های خود، وقتی از

۱ شمشیرهای شما در جنگ ذی قار، تخت و تاج ایرانیانی که قوس حاجب (حاجب بن زراره) را به گرو گرفته بودند، فرو افکند.

۲ در جنگ ساتیدما با پراکندن مرگ در صف بیزانسی‌ها برآنان پیروز شدیم. در آن روز که جنگ به شدت جریان داشت، پرویز برای درخواست کمک به ما پناه آورد.

ممدوح و رفتار و سیاست او سخن می‌گویند و او را به شخصیت‌های ایرانی همانند می‌کنند، در واقع به شیوه‌ای غیر مستقیم، تأکید می‌کنند که حاکم یا خلیفه مورد ستایش او باید سیاست‌های این شخصیت‌ها را الگوبرداری کند و در اداره سرزمین‌های اسلامی به کار ببرد. بحتری در ستایش ابراهیم بن حسن بن سهل می‌گوید:

كِسْرَوِيُونَ أَوْلِيُونَ فِي السُّودِّ، بِيضُ الْوَجْهِ، شَمُّ الْأَنْوْفِ^۱

(بحتری، ۱۹۷۵، م، ۳: ۱۳۶۶)

و در ستایش حسن بن سهلمی گوید:

كِسْرَوِي، عَلَيْهِ مِنْهُ جَلالٌ يَمْلأُ الْبَهْوَ مِنْ بهاءٍ و نورِ
عندَ آبائِكَ الْمُلوِكِ ذُوِي التَّيِّ —جان، أَهْلُ النَّهْيِ و أَهْلُ الْخَيْرِ^۲

(بحتری، ۱۹۶۸، م، ۲: ۸۸۶)

از دید شاعر، کسروی بودن ممدوح یا همانندی‌اش به شاهان ایرانی، مایه‌ی بالندگی او به شمار می‌آید. چهره‌ی ناخودی ایرانی در این شعرها، به شکل افرادی کاردان، سیاست‌مدار، خردمند و باشکوه نمایانده شده‌اند.

چهره‌ی ناخودی، نماد بزرگی، عزت، قدمت و استقلال

با اینکه شخصیت‌های ایرانی در شعر عربی عصر عباسی کمتر به عنوان نماد و رمز حضور دارند، ولی گاه شاعران با این هدف، آن‌ها را فراخوانی کرده‌اند. برخی از نمونه‌هایی را که پیش‌تر آوردیم، می‌توان به عنوان رمز به شمار آورد. اکنون چند نمونه‌ی دیگر:

پادشاه ناخودی، یادآور و رمز کهنگی شراب: شاعری چون ابونواس در خمریات خود همواره سنت‌های ایرانی را به یاد می‌آورد. او بهترین گونه‌ی شراب را شراب‌های کهنه‌ی برجای‌مانده از زمان پادشاهان ساسانی می‌داند و از آن با عناوین مختلفی چون "العتيق الخسروانی"، "شراب خسروی"، "رحیق خسروانی"، "بنات کسری" و... یاد می‌کند.

۱ در سروری، چون خسروان نخستین‌اند. جایگاه‌شان والا و چهره‌هایشان پاک و روشن است.

۲ او بسان خسرو است و جلال و شکوهی او گستره‌ی زمین را پُر از نور و زیبایی می‌کند. خرمندان و نیک‌مردان تنها نزد پدران تاجدار و پادشاه تو دیده می‌شوند.

چهره‌های ناخودی ایرانی در این باده‌سرایی‌ها نزد بیش‌تر شاعران عربی‌زبان، یادآور کهنگی و مرغوبیت شراب و در واقع یادآور نیک‌نامی کسراهای ایران که به یقین برای یک مسلمان، فرمانروایی ناخودی بوده‌اند، به شمار آمده است. بحتری در قصیده‌ای، اصطلاح "رحیق خسروانی" را به کار می‌برد:

تَأْمَلِ مِنْ خِلَالِ السَّجْفِ فَاَنْظُرْ بِعَيْنِكَ مَا شَرِبْتَ وَ مَنْ سَقَانِي
تَجِدُ شَمْسَ الضُّحَى تَدْنُو بِشَمْسِيَّيْ مِنْ الرَّحِيقِ الْخُسْرَوَانِي^۱

(بحتری، ۱۹۶۴ م، ۴: ۲۲۷۶)

شاعر، سیمای ممدوح خویش را در روشنایی و تابش از زلالی و صافی شراب خسروانی هم بالاتر می‌پندارد.

قهرمان ناخودی، رمز استبدادستیزی: نام برخی از قهرمانان افسانه‌ای ایران که بر ستم و استبداد شوریده و برای مسلمانان سده‌های نخست هجری در بیرون ایران شناخته‌شده بوده‌اند، گاه در اشعار عربی به عنوان رمز به کار رفته است؛ از جمله نام کاوه آهنگر و درفش کاویانی او. «شاعر میهن‌پرستی به نام ابراهیم بن ممشاد متوکلی^۲ از زبان یعقوب لیث صفاری^۳ (۲۵۳-۲۶۶ ق) خامه‌ای [؟؛ درست: چامه] خطاب به خلیفه، معتمد (۲۵۶-۲۷۹ ق) سروده است. یعقوب که با خلافت عباسی سرسازش نداشته و برای سرنگون کردن خلیفه به

۱ از وراى سراپرده، بیندیش و با چشمانت بنگر چه نوشیده‌ام و چه کسی به من نوشانده است. به یقین خورشید چاشتگاهی (ساقی) را می‌بینی که با خورشیدی (جامی) زلال و صاف از شراب خسروی، به من نزدیک شده است.

۲ ابو اسحاق ابراهیم بن ممشاد متوکلی اصفهانی از شاعران و ادیبان سده سوم هجری واز مردم "جی اصفهان" بوده است. در کتابت و بلاغت از نوادر عصر خویش بوده و به عربی شعر می‌سروده است. او همچنین دبیر و ندیم متوکل عباسی بوده و پس از مرگ او از فرزندان خلیفه کناره گرفته و به یعقوب لیث صفاری پیوسته است. او را از شاعران شعوبی به شمار آورده اند (حموی، لاتا: ۱/ ۱۲۸).

۳ ابن لیث صفاری، یعقوب پسر لیث رویگرزاده قرنین زرنج (زرنج) و از عیاران سیستان بود. یعقوب مردی بلندهمت و جوانمرد و سپهسالاری دلیر و جنگجویی وطن خواه بود، وی به واسطه علاقه‌ای که به وطن خود و نفرتی که نسبت به عباسیان داشت می‌خواست ایران را از شر اجانب رهایی دهد؛ خیال تجدید استقلال کشور خود را داشت و به سال ۲۶۵ ق در جندی‌شاپور درگذشت (پیرنیا و دیگران، ۱۳۸۹ ش: ۱۹۰ و ۱۹۹؛ پرویز، بی تا: ۳۲).

بغداد هجوم برده و پیروز نشده است، درون مایه یکی از سروده‌های این شاعر عرب‌زبان شده است (زاهد، ۱۳۸۰ ش: ۸۹)؛ می‌گوید:

أنا ابنُ الأكارِمِ من نَسْلِ جَمٍّ وَ حائِزُ إرثِ مُلوِكِ العَجَمِ
مَعِيَ عَلمُ الكابِیانِ الَّذی بِهِ أرتَجِی أن أُسودَ الأُمَمِ^۲

(حموی، لاتا: ۷۵/۱)

متوکلی در این ابیات، قهرمان خود، یعقوب لیث را وارث و راهبر شاهنشاهان ایرانی و از نوادگان جمشید می‌داند که برای برآورده ساختن هدف مهم استقلال‌طلبی و رهانیدن سرزمین ایران از سیطره خلفای عباسی مسلمان، دست به شورش می‌زند. در این ابیات به داستان کاوه آهنگر و درفش او که نماد شکوفایی و بالندگی ایرانیان در مبارزه با جور و ستم دیو روزگاری یعنی ضحاک بوده اشاره می‌شود.

انواع چهره‌های ناخودی ایرانی در شعر عربی سده‌های نخستین

در این بخش، به دسته‌بندی چهره‌های ناخودی ایرانی در سروده‌های عربی سده‌های نخستین می‌پردازیم. آنچه روشن است اینکه بیش‌تر این چهره‌ها، تاریخی (سیاسی و دینی) هستند و گاه در شمار چهره‌های افسانه‌ای و هنری ایران باستان هستند و این امری بدیهی است، زیرا حاکمان اسلامی به‌ویژه در دوره عباسی تلاش کردند در شیوه‌های کشورداری و اداری از رسوم شاهان عصر ساسانی پیروی کنند، از این رو همگان از جمله شاعران که فرهیختگان جامعه به شمار می‌آمدند، با این شخصیت‌ها آشنایی داشتند. به‌ویژه اینکه کتاب‌هایی در این زمینه از پهلوی به عربی ترجمه شده بود. ولی پرروشن است که در زمینه دینی، انس مسلمانان، خواسته یا ناخواسته، با رجال دینی ایرانی پیش از اسلام اندک باشد؛ همان‌گونه که این جامعه به ظاهر با رسوم مذهبی ایرانی مخالفت می‌کرد و با مانویان و

۱ این اصطلاح در یاقوت حموی، به شکل «علم الكائنات» ضبط شده است (حموی، بی‌تا، ۲: ۱۸) اما به باور زاهد ضبط «علم الكابیان» درست است و ما همین ضبط را در اینجا آورده‌ایم.

۲ من از فرزند بخشندگان و از نسل جمشیدم و میراث‌خوار پادشاهان عجم. درفش کاویان که به کمکش بر جهانیان سروری می‌یابم، نزد من است.

مزدکیان و حتی زرتشتیان، برخوردی سازش‌کارانه نداشت. در اینجا به دلیل به درزا کشیدن جستار، تنها به دسته‌بندی چهره‌های ناخودی ایرانی که پیش‌تر از برخی آن‌ها نام بردیم پرداخته و آن‌ها را در دو دسته اصلی چهره‌های واقعی و افسانه‌ای جای می‌دهیم:

چهره‌های ناخودی واقعی

چهره‌های تاریخی و سیاسی مانند:

۱. کسری^۱، خسرو انوشیروان، خسرو پرویز، بهرام^۲، شاپور^۳، بزرگمهر^۴ و...
۲. چهره‌های دینی، مانند مانی، مزدک، موبدو...
۳. چهره‌های ادبی و هنری، مانند باربد و بزرگمهر که وزیر نیز بوده و پیش‌تر از او یاد کردیم.
۴. چهره‌های تاریخی - افسانه‌ای، مانند ضحاک، رستم، اسفندیار، فریدون، گودرز، گیو، قباد، فیروز، یزدگرد، پوران دختر کسری، شهروراز (شهربراز)، براز، هرمزان، جم و اردشیر و...

دوره‌شناسی چهره‌های ایرانی پیشااسلامی

اکنون می‌خواهیم بدانیم این چهره‌های ایرانی ناخودی در دوره تاریخی ایران، بیش‌تر از کدام دوره ایران پیش از اسلام هستند. گویا بیش‌تر این افراد، به دلایلی از دوره پادشاهی

۱ معرب خسرو فارسی است. «هرنامی که بر هر شاه ایران می‌نهادند کسری بود و بدان نام می‌نامید و یادش می‌کردند و می‌گفتند «کسری شاهنشاه» یعنی «شاه شاهان» (نفیسی، ۱۳۸۳ ش: ۲۷۲).

۲ در تاریخ ادبی ایران، دو لقب برای بهرام ذکر شده است: بهرام چوبین و بهرام گور، به نظر می‌رسد دو شخصیت جداگانه مد نظر باشد. بهرام چوبین، سردار نامی ایران دوران هرمزد پسر انوشیروان و خسرو پرویز پسر هرمزد بوده است (محمدی، ۱۳۷۹: ۲۳۷/۱). هر دو از مردان نامی دوره ساسانی و از کسانی بوده‌اند که به شجاعت و دلوری شهرت داشته‌اند. بهرام گور بیش از دیگران به شکار و تیراندازی شهرت داشته و کتاب آیین تیراندازی بدو منتسب شده است (محمدی، ۱۳۸۰ ش: ۱۹۴/۴).

۳ در کتب با عناوین گوناگونی آورده شده است: ۱- «شاپور» [اول] پسر «اردشیر»؛ به عمران و آبادانی شهرها سرگرم شد و در مقابل روم ایستاد و آنان را شکست داد. ۲- «شاپور» [دوم] پسر «شاپور ذو الأکتاف» پس از کناره‌گیری عمویش به پادشاهی رسید و مردم در زمان او در رفاه به سر می‌بردند و... (صفی زاده، ۱۳۸۲ ش: ۵۳ و ۴۷).

۴ وزیر بزرگ، دورانیش در حکمت عملی و نظری، بصیر، و تأثیرگذار بر اراده پادشاه، آن‌گاه که در پی هوس افتد (کریستین سن، ۱۳۵۱ ش: ۱۰۲).

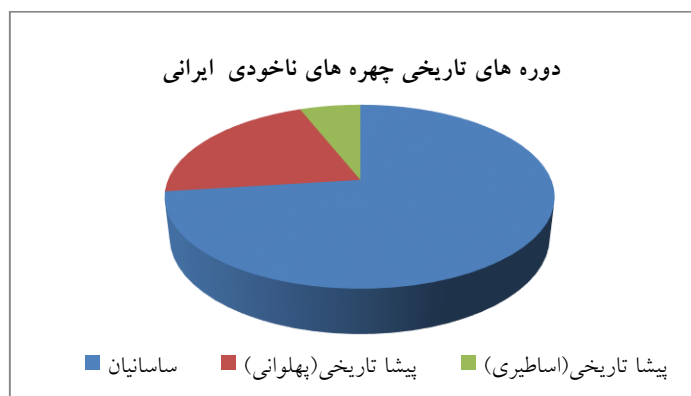
ساسانی و کمتر از دوره‌هایی چون اشکانی یا هخامنشی هستند. ساسانیان، خود را برتر از دولت‌های پیشین می‌دانستند و شاید به همین علت، تاریخ این دودمان و بزرگی‌های آن برای مسلمانان سده‌های نخستین، برجسته‌تر و پُررنگ‌تر از دیگر حکومت‌های ایرانی پیش از اسلام، تصویر شده است. ریچارد نلسون فرای می‌نویسد: در دوران پارتیان، دگرگونی‌های بسیاری در زمینه هنر و دین و ادبیات روی نمود و آگاهی ما درباره ایشان خیلی کمتر از پیشینیان ایشان یعنی هخامنشیان و یونانیان و جانشینان آنان یعنی ساسانیان است و علت این امر به دو نکته برمی‌گردد: اول به محققان آن زمان، دوم از طریق جانشینان خویش یعنی ساسانیان. دولت اشکانیان نیز همانند پیشینیان به دست فراموشی سپرده شده‌اند. شاید [بتوان] عامل آن را در چند جدول گاه‌شماری جستجو نمود که در زمان اسکندر رایج شد و فاصله زمانی میان اسکندر تا پیدایش دودمان ساسانی بسی کوتاه گشته است و گاه‌شمار را از ۵۱۰ سال به نیمی از آن رساندند» (فرای، ۱۳۸۵ ش: ۲۸۷-۲۹۰). این برجستگی حکومت ساسانی در دوره اسلامی، از دشمنی خود آن‌ها با حکومت‌های پیشین به‌ویژه اشکانیان نیز سرچشمه می‌گیرد؛ به گفته پیرنیا «باعث تأسف است که تعصب مغ‌ها و خصومت ساسانیان با اشکانیان، ما را از داستان‌های راجع به این دوره محروم نموده و حال این که این دوره یکی از ادوار با مجد ایران بوده، دوره نبرد دو پهلوان عالم آن روزی یعنی ایران اشکانی و روم عالم گیر» (پیرنیا، ۱۳۸۳ ش: ۶۹). بدین صورت «تاریخ درست ایران از نظر ایرانیان، از ساسانیان آغاز می‌شود و آنچه پیش از اردشیر گذشته است تاریک و افسانه‌مانند است و از روایت‌های دوران اخیر ساسانیان چنین برمی‌آید که بنیان همه سازمان‌های روحانی و دیوانی را اردشیر گذاشته است» (همان، ۳۳۳ تا ۳۴۰).

«نویسندگان عرب و همچنین مؤرخین اسلامی نیز به اتفاق دولت ساسانی را به حسن و صواب تدبیر ستوده و در دادخواهی و رعیت‌پروری ایشان، حکایت‌ها و مطالب اغراق‌آمیز نقل کرده‌اند. علت این امر، یکی متأثر درخشانی بوده که از این خاندان باقی مانده بود، و دیگر اینکه این نویسندگان، دولت ساسانی را پیوسته بهترین سرمشق دولت‌های شرقی می‌یافته‌اند» (محمدی، ۱۳۸۴ ش: ۶۶). در نوشته‌های اسلامی مانند کتاب التاج منسوب به جاحظ مطالب فراوان و داستان‌ها و افسانه‌های بی‌شماری درباره کارهای خسرو اول هست و همه حکایت

از این دارد که شاهنشاهی ساسانی پس از خسرو، سازمانی استوار و قدرتش بی حد و مرز بوده است. «روایت شده است زمانی که اردشیر و انوشیروان با وزیری از وزیرانشان دیدار داشتند و یا بزرگی از بزرگان به منظور گرامی داشت او به حضورش می آمدند، ایرانیان، آن دیدار را در تاریخ ثبت می کردند و کتاب های تاریخی مؤرخان در اطراف و اکناف عالم پر می شد» (جاحظ، لاتا: ۱۵۶). در نمونه ای دیگر، ابن صاعد اندلسی درباره سیاست و مملکت داری ساسانیان نوشته است: «بزرگ ترین فضیلت شاهان ایران که بدان شهره آفاق گردیدند، حسن سیاست و جودت تدبیر بود. به ویژه پادشاهان ساسانی که در هیچ عصری مانند ایشان از حیث شکیبایی و بردباری و نیک منشی و اعتدال کشور و شهرت فراوان یافت نشده است» (محمدی، ۱۳۸۴ ش: ۶۶).

جدا از آنچه آوردیم، به دلیل اینکه بیشتر نوشته ها و کتب تراجم پهلوی که در سده دوم و عموماً به قلم ابن مقفع به عربی ترجمه شده، درباره پادشاهان دوره ساسانی بوده و در میان عرب ها شهرت یافته است، طبیعی بود که عرب ها و مسلمان های دوره عباسی با این چهره ها آشنایی بیش تری داشته باشند. «از جمله این نوشته ها، تاج نامه انوشیروان، کارنامه اردشیر، آیین نامه در عادات ایرانیان، خداینامه (سیر الملوک)، الأدب الکبیر، الأدب الصغیر و... است. شخصی چون ابان لاحق نیز کتاب هایی مانند عهد کسری و سیره اردشیر بابکان را به عربی برگردانده و همین کتاب آخری را احمد بن یحیی بلاذری نیز به عربی برگردانده است» (همان، ۱۲۰-۱۲۱).

در نمودار زیر، نتیجه به دست آمده را روشن ترمی بینیم:



نتایج

۱. بررسی انگیزه‌ها و دلایل حضور چهره‌های ایرانی پیشااسلامی در شعر عربی سده‌های نخستین، از یک‌سو نشان می‌دهد که تا چه اندازه، میراث ایرانی پیش از اسلام برای عرب‌ها و مسلمانان مملکت اسلامی شناخته‌شده بوده است و از دیگر سو، به اهمیت و ارزش این میراث در سده‌های نخستین اسلامی اشاره دارد.
۲. چالش سیاسی و اجتماعی که میان ایرانیان و عرب‌ها در سده‌های نخستین شاهد آن هستیم، در لایه‌های ادبی، بسیار کم‌رنگ جلوه یافته و گاهی ادیب و شاعر عرب به ستایش ایرانیان و بزرگان آن‌ها نیز روی آورده است.
۳. در شعر عربی دوره‌های پسااسلامی نه تنها شاهد حذف و غیبت ناخودی نیستیم بلکه می‌بینیم که این حضور، به شکلی شکوهمندانه نمود می‌یابد.

کتابنامه

کتاب‌های عربی

۱. قرآن کریم.
۲. ابن عبد البر النمري القرطبي. (لأنا). « بهجته المَجَالِس و أنس المَجَالِس ». المجلد ۱. تحقیق محمد مرسی الخولی. لاط. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۳. ابن المعتز، عبدالله. (لأنا). « دیوان ابن المعتز ». بیروت: دارصادر.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۹۸۸ م). « لسان العرب ». بیروت: دارالإحياء التراث العربی.
۵. أبوتمام، حبيب بن أوس. (۱۹۹۴ م). « شرح دیوان أبی تمام ». شارح: خطیب تبریزی. قدم له و وضع هوامشه و فهارسه راجی الأسمر. الطبعة الثانية. بیروت: دار الکتب العربی.
۶. أبو العتاهیه. أبو اسحاق. (لأنا). « شرح دیوان ابی العتاهیه ». لاط. بیروت: دار صعب.
۷. أبو نواس، الحسن بن هانی. (۱۹۹۸ م). « دیوان أبی نواس ». حققه وضبطه و شرحه عمر فاروق الطباع. الطبعة الاولى. دار الأرقم بن أبی الأرقم.
۸. أبو الفرج الأصفهانی. علی بن الحسین. (۱۴۱۵ ق). « الأغانی ». المجلد الثاني. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۹. البحتری. (۱۹۶۸ م). « دیوان البحتری ». المجلد ۲. تحقیق حسن کامل الصیرفی. الطبعة الثانية. مصر: دار المعارف.

۱۰. ---- . (۱۹۷۵ م). «دیوان البحتری». المجلد ۳. تحقیق حسن کامل الصیرفی. الطبعة الثانية. مصر: دار المعارف.
۱۱. ---- . (۱۹۶۴ م). «دیوان البحتری». المجلد ۴. تحقیق حسن کامل الصیرفی. الطبعة الثانية. مصر: دار المعارف.
۱۲. الثعالبی، أبو منصور عبدالملک. (۱۹۹۰ م). «دیوان الثعالبی». تحقیق محمود عبدالله الجار. الطبعة الأولى. بغداد: آفاق عربية.
۱۳. ----- . (۱۴۰۳ ق/ ۱۹۸۳ م). «یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر». شرح و تحقیق مفید محمد قمیحه. بیروت: الطبعة الأولى. دارالکتب العلمیة.
۱۴. الجاحظ، أبو عثمان عمرو بن بحر. (لاتا). «رسائل الجاحظ». المجلد الثاني. تحقیق عبد السلام محمد هارون. لاط. القاهرة: مكتبة الخانجي. دار الجيل للطباعة.
۱۵. ----- . (لاتا). «التاج فی أخلاق الملوك». تحقیق أحمد زکی باشا.
۱۶. جریر، ابن عطیه. (۱۹۸۶ م). «دیوان جریر». بیروت: دار بیروت للطباعة و النشر.
۱۷. الحموی، یاقوت. (لاتا). «معجم الأدباء». الطبعة الثانية. القاهرة: مطبوعات دار المأمون.
۱۸. ----- . (لاتا). «معجم البلدان». المجلد الثالث. لاط. بیروت: دار صادر.
۱۹. الحوفی، أحمد محمد. (لاتا). «تيارات ثقافية بين العرب و الفرس». الطبعة الثالثة. القاهرة: دار نهضة مصر.
۲۰. مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسين. (۱۹۳۸ م). «التنبیه و الإشراف». لاط. بغداد: المكتبة العصرية.

کتاب های فارسی

۱. باختین، میخائیل. (۱۳۷۳ ش). «سودای مکالمه، خنده، آزادی». گزیده و ترجمه: محمد جعفر پوینده. چاپ اول. شرکت فرهنگی - هنری آرست.
۲. ----- . (۱۳۹۱ ش). «تخیل مکالمه ای، جستارهایی دربارهٔ رمان». ترجمه: رؤیا پورآذر. چاپ سوم. نشر نی.
۳. پرویز، عباس. (بی تا). «تاریخ دو هزار و پانصد ساله ایران». جلد دوم. مؤسسه مطبوعاتی علمی.
۴. پیرنیا، حسن. (۱۳۸۳ ش). «عصر اساطیری تاریخ ایران، خطوط برجسته داستان های قدیم ایران». به اهتمام سیروس ایزدی. چاپ دوم. انتشارات هیرمند.

۵. پیرنیا، حسن؛ عباس اقبال آشتیانی؛ خسرو معتضد. (۱۳۸۹ ش). «تاریخ ایران قبل از اسلام (حسن پیرنیا)، بعد از اسلام (عباس اقبال آشتیانی)، عصر پهلوی (خسرو معتضد)». چاپ اول. انتشارات پارمیس.
۶. تودورف، تزوتان. (۱۳۷۷ ش). «منطق گفتگویی». ترجمه: داریوش کریمی. تهران: نشر مرکز.
۷. خاکرند، شکرالله. (۱۳۹۰ ش). «سیر تمدن اسلامی». چاپ اول. تهران: بوستان کتاب.
۸. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۲۵ ش). «لغت نامه». بی جا. تهران: چاپخانه مجلس.
۹. زاهد، نظام الدین. (۱۳۸۰ ش). «دوره عربی زبانی در ادبیات فارسی سده های ۲-۳ هـ/ ۸-۹ م». ترجمه پروین منزوی. دشتستان.
۱۰. سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۹۲ ش). «بوستان سعدی». با مقابله و تصحیح: محمد علی فروغی. چاپ یازدهم. تهران: انتشارات اقبال.
۱۱. صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۹). «حماسه سرایی در ایران». چاپ پنجم. تهران: انتشارات امیر کبیر.
۱۲. صفی زاده (بوره‌کاهی). صدیق. (۱۳۸۲ ش). «تاریخ پنج هزار ساله ایران». چاپ اول. تهران: انتشارات آرون.
۱۳. صدیقی، غلامحسین. (۱۳۷۲ ش). «جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری». چاپ اول. تهران: انتشارات پاژنگ.
۱۴. فرای، ریچارد نلسون. (۱۳۸۵ ش). «میراث باستانی ایران». ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۵. کریستین سن، آرتور. (۱۳۵۱ ش). «ایران فی عهد الساسانیین». ترجمه رشید یاسمی. چاپ ششم. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
۱۶. محمدی ملایری، محمد. (۱۳۷۹-۱۳۸۰ ش). «تاریخ و فرهنگ ایران». چاپ اول. تهران: انتشارات توس.
۱۷. ----- (۱۳۸۴ ش). «فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی». چاپ پنجم. تهران: انتشارات توس.
۱۸. مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین. (۱۳۶۵ ش). «التنبیه و الإشراف». ترجمه ابوالقاسم پاینده. چاپ دوم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۹. ممتحن، حسینعلی. (۱۳۷۴). «پژوهشی در تاریخ فرهنگ اسلام و ایران». تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.

۲۰. نفیسی، سعید. (۱۳۸۳ ش). «تاریخ تمدن ایران ساسانی». چاپ اول. تهران: انتشارات اساطیر.
۲۱. نولدکه، تئودور. (۱۳۷۸ ش). «تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان». ترجمه: عباس زریاب. تهران: چاپ دوم. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۲. نهج الفصاحه. (۱۳۸۱ ش). «کلمات قصار رسول اکرم». چاپ هشتم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

مقاله‌ها

۱. آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۸۵ ش). مقاله «ابن حجاج». دائره المعارف بزرگ اسلامی». زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. جلد ۳. چاپ سوم. مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی.
۲. حسینی، علی رضا. (۱۳۹۴ ش). مقاله «نقش ایرانیان مسلمان در توسعه و گسترش زبان عربی». فصلنامه پژوهشهای سیاسی جهان اسلام. سال پنجم. شماره اول. صص ۲۷-۵۰.
۳. حمود، ماجده. (۱۴۲۴ ق). مقاله «صوره الآخر لدی ابي حیان التوحیدی الفرس نموذجاً». مجله آفاق الحضاره الإسلامیه. السنه السادسه. العدد ۱۲. صص ۴۹-۱۱۲.
۴. دزفولیان راد، کاظم و عیسی امن خانی. (۱۳۸۸ ش). مقاله «دیگری و نقش آن در داستانهای شاهنامه». مجله پژوهش زبان و ادبیات فارسی. شماره ۱۳. صص ۱-۲۳.
۵. عظیمی، حسین و مسعود علیا. (۱۳۹۳ ش). مقاله «نسبت متن و صدای دیگری در اندیشه باختین». فصلنامه علمی، پژوهشی کیمیای هنر. سال سوم. شماره ۱۳. صص ۷-۱۶.
۶. گذشته، ناصر. (۱۳۸۵ ش). مقاله «ابن شیرمه». دائره المعارف بزرگ اسلامی. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. جلد ۴. چاپ سوم. مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی.

سکینه محب خواه^١ (طالبة دكتوراه في اللغة العربية وآدابها بجامعة كاشان، كاشان، إيران ، الكاتب المسئول)
الدكتور حسين إيمانان (أستاذ مساعد في اللغة العربية وآدابها بجامعة كاشان، كاشان، إيران)

صورة الآخر في أشعار شعراء العرب في العصر العباسي (الشخصيات الإيرانية ما قبل الإسلام نموذجاً)

الملخص

بإمكاننا معالجة العلاقات الدينية والتاريخية والسياسية بين الفرس والعرب من زوايا مختلفة؛ وليس بقليل ما طُرق في هذا المجال. فنلاحظ هذه العلاقة الثنائية في كثير من المجالات خاصة الأدبية. إن صورة الفرس التاريخية والأسطورية، في الشعر العربي وثره، من نتائج هذه العلاقات. فإذا ألقينا نظرة علي الأشعار العربية في القرون الهجرية الأولى، نواجه أسماء متعلقة بالفرس والإيران. ومن البديهي أن تكثر هذه الأسماء في أشعار الشعراء الشعوبيين، ولكن حينما نشاهدها في أشعار الشعراء غير الشعوبيين الذين لا يمتون بصلة إلي الفرس، فالمسألة تختلف تماماً و بحاجة إلي معالجة أدق. ومن حيث إن شعراء العرب وخاصة الذين لا صلة لهم بالفرس نسباً، قد يستخدمون أسماء هؤلاء الشخصيات الذين ليسوا من جنسيتهم ولا من أقرانهم دينياً واعتقادياً، فمن اللازم معالجة موضوع صورة عنصر «الآخر» في هذا الشعر بعد الإسلام. فمعالجة الأهداف والدواعي التي أدت إلي حضور هؤلاء الشخصيات في الشعر العربي تؤكد حضورهم الإيجابي فيه من جانب وتدل من جانب آخر، علي أهمية تراث الفرس في القرون الهجرية الأولى عند العرب ومعرفة العرب لهذا التراث.

الكلمات الرئيسية: إستدعاء الشخصيات، الأنا والآخر، الإيران ما قبل الإسلام، الشعر العباسي.